

ذلت و خواری ما به انحطاط اخلاقی مربوط است، بیش از آنکه به نقصان علمی بوده باشد.

شاید شما بخواهید نام مرا زنده نگاهدارید. راهش این است که روز وفات من همه ساله، در تمام مدارس ذکور و اناث مملکت، معلمین روی تخته سیاه این سه کلمه را نوشته: «خدا - وطن - وجدان» و به استعداد گوینده و شنونده در این موضوعات صحبت بدارند و روح این سه کلمه را در دماغ شاگردان تزریق نمایند تا آیندگان ما خداشناس، وطن پرست، و وجدان پرور تربیت گردند و رفته رفته تاریکیهای بی ایمانی و بی وجدانی برطرف شده، به واسطه حب وطن، جایگاه نیاکان از دستبرد تجاوزات بیگانه و بیگانه پرستان محفوظ بماند.

من دنیا را وطن مشترک خود می دانم و نوع بشر را دوست دارم، ولی در این حال از میان دنیا و اهلیش نمی توانم ایران را از دیگر اماکن دنیا و ایرانی را از دیگر مردم آن دوست دارتر نبوده باشم. این است که به شما هم وصیت می کنم وطن خود را دوست بدارید و باز هم دوست بدارید. محصلین و محصلات، فرزندان روحانی من، مرگ ناگهانی فرزند چهارده ساله تحصیل کننده من مجدالدین در غربت قطره زهری بود که به جام شربت زندگانی من و خانواده ام چکید. و هر وقت خواست مفارقت او قلب مرا مجروح کند، خود را به وجود شما تسلی دادم. اکنون که پدر روحانی شما از دنیا رفته، شما باید به حسن علم و عمل روان او را از خود شاد کنید، بلکه بتوانید، و البته خواهید توانست، قصور و تقصیر گذشتگان را تلافی نموده، کشتی وطن را، که گرفتار چهار موج طوفان حوادث است، نجات داده، به ساحل سلامت برسانید. این است آرزوی من. من رفتم و هموطنان را به خدا سپردم و السلام علی اولیاء اله و اله آخره.

یحیی دولت آبادی

قضاوت کنید

«رشوه دهنده یا رشوه گیر: گناه کدام بزرگ تر است؟»

حکایت دوم

خانمی در سال ۱۳۰۱ هنگام مسافرت به خارج به حکومت نظامی سرحد بر می خورد. حاکم نظامی به طمع دریافت ۵۰ لیره طلای انگلیسی خانم را توقیف می کند. بدین ترتیب در حالی که خانم مبتلا به سرماخوردگی و تب شدید است و در يك اطاق خشت و گلی بی حفاظ در خانه شخص دهقانی در بستر افتاده و نوکر او «حسن» برای خرید جوجه و تهیه غذا از منزل خارج شده و مدتها غیبت حسن به طول انجامیده است خانم صدای در اطاق را می شنود. کیست؟

حسن: (صدای مرتعش آمیخته به خنده) می گوید: «حسن نیست. منم. اکبرم. علی اکبر. سرگرد علی اکبر حاکم نظامی اینجا. کردند.» (داخل اطاق می شود بدون اینکه منتظر جواب از طرف خانم شده باشد.) خانم با تعجب نگاه می کند. می بیند دو نفر قزاق، دو طرف يك صاحب منصب را گرفته، وارد اطاق شدند.

خانم: «آقایان شما کی هستید؟ چکار دارید؟»

صاحب منصب مست است. خانم را مسخره می کند و گذرنامه او را می خواهد. خانم گذرنامه را ارائه می دهد. حاکم نظامی آن را می گیرد و می خواهد برود. خانم مانع می شود. بالاخره رسید از حاکم نظامی می گیرد و گذرنامه را می دهد. حاکم غیرنظامی شهر کردند خبر می شود که خانمی وارد شده و حاکم نظامی «جلف» این رفتار را با او کرده است. می رود و گذرنامه را می بیند و صاحب آن را می شناسد. سرگرد را ملامت می کند و گذرنامه را با خود می آورد که از خانم دیدن کند و معذرت بخواهد. وقتی پشت در اطاق خانم می رسد، دو نفر قزاق در حال کشیک آنجا می جوید. می پرسد «اینجا چه می کنید؟» می گویند «زنی قاچاق شده، امریه داریم حفاظت کنیم که فرار نکند.» حاکم متغیر می شود و می گوید «بروید.» آنها سماجت می کنند که «امریه صادر شده، جناب سرگرد فرموده اند.» حاکم می گوید «مکرر ابلاغ کرده ام که امریه های شب آقای سرگرد را بدون اطلاع من اجرا نکنید.» باز قزاقها اصرار می کنند. حاکم آنها را با عصا می زند و از پله ها پایین

می کند. صدای کتک کاری به گوش مسافر مریض می رسد و باز متوحش می شود. حاکم باتربیت در می زند و اجازه می خواهد. خانم که هنوز منتظر نوکرش است، ناچار اجازه ورود می دهد. حاکم خودش را معرفی می کند و گذرنامه خانم را رد می کند و معذرت می خواهد. خانم با تشکر از او خواهش می کند نوکر او را پیدا کرده، بفرستند. در ساعت یازده شب نوکر می آید و معلوم می شود حاکم نظامی اول نوکر خانم را حبس کرده و بعد به منزل خانم حمله کرده است. به علاوه ماشین سواری که خانم را تا خانقین باید برساند، بدون اطلاع مسافر از شهر خارج کرده اند و خانم بی خبر بوده است. روز بعد خانم از حاکم غیرنظامی خواهش می کند که ماشین برای او تهیه کند تا به مرز برسد. حاکم می گوید از قراری که فهمیده ام به این مرد شریک و بی تربیت خبر داده اند شما لیره زیاد همراه دارید و او طمع دارد. خانم کلیدهای جامه دان، کیف دستی و هرچه اسباب سفر او بوده به حاکم می دهد و خواهش می کند حاکم آنها را تفتیش کند تا معلوم شود که حتی يك لیره طلا هم ندارد. حاکم می رود، ولی منشی آقای حاکم نظامی می آید و می گوید «جناب سرگرد فرموده اند راپرتهایی از شما رسیده که باید شما را برگردانیم، ولی حالا که فهمیدیم شما از خانواده نجیب و شریف هستید، پنجاه لیره طلا بدهید و آزاد شوید.» خانم می گوید «نه لیره دارم و نه دیناری می دهم.» در ضمن محرمانه خانم به مرکز با تلگراف حضوری گزارش می دهد. (خوشبختانه پست و تلگراف آزاد و زیر امریه حکومت نظامی نبوده است.)

روز بعد تقاضای صد تومان پول از خانم می کنند تا اجازه حرکت داشته باشد. خانم می گوید «ترجیح می دهم محبوس باشم تا اینکه آزادی خودم را با رشوه بخرم.» روز سوم به پنجاه تومان راضی می شوند، ولی خانم پول نمی دهد و در همان روز حکم از تهران می رسد. وزیر جنگ وقت به حکومت غیرنظامی «کرنند» دستور می دهند که خانم را با احترامات شایسته به سرحد برسانند. حاکم نظامی هم به وسیله رئیس قوای غرب معزول می شود.

آیا خودداری خانم مذکور و پافشاری در ندادن رشوه سبب نجات تمام عابرین آن خط از شر حاکم نظامی سرحد نشد و خودش نیز به مقصد نرسید؟

ناقام

نمونه ای از بچه های سلامت و قوی

این کودک را تعجب نکنید، که سیف الله شهاب نام دارد، و از عمرش يك سال و هفت ماه و یازده روز بیش نگذشته است.

این کوچولوی عزیز، مزاج سلامت، صورت شاداب و خوشگل را مدیون پرستاری مادر است. خواهران و برادران بزرگترش اسم واقعی او را نمی دانند و کودک را «داداشی» صدا می کنند. چرا؟ چون که از واقعه پدر هنوز بی خبرند و نباید بدانند که نام پدرشان به طفلی داده شده است.

داداشی بچه ای صبور و آرام و زندگانی کاملاً بدون گریه و رنج را می پیماید. سیف الله شهاب هفت ماه و یازده روز بعد از فوت پدر به دنیا آمد.

مادر دانشمندش «فروغ شهاب» در مدت هفت ماه و کسری با چشمی اشکبار و قلبی مجروح جنین را در بر خود پرورانید و شاید خودش هم نمی دانست که چون طفلش به دنیا آید چقدر او را دوست خواهد داشت.

بله، وقتی سیف الله عزیز به دنیا آمد، مادر مهر مادری را با عشق گم کرده خود توأم تقدیم به فرزند عزیزش نمود و اکنون او را به حد پرستش دوست دارد. دیدار او، لبخند او، حتی نگاه او باعث تقویت روح مادر است.

این مادر جوان در مقابل چهار فرزند خردسالش يك روز وحشتناکی را در نظر دارد و آن روزی است که طبیعت فقدان پدر آنها را به گوششان بگوید. آن وقت مادر با چه زیان و چه بیان می تواند يك حقیقتی را به ایشان اظهار کند؟

بله، مادر است که باید به آنها بگوید: «تیمسار سرتیپ شهاب پدر بزرگوار شما آن وطن پرست باشهامت به دست یکی از پست ترین افراد ایرانی حیات دنیوی را به درود گفت، ولی قاتل او در قید حیات ننگین باقی مانده است.»

تعدد زوجات

یکی از موضوعهای مهم اجتماعی که از زمان قدیم مورد بحث واقع شده، و فکر اغلب علما و فلاسفه را به خود مشغول داشته است، مسئله ازدواج است. بنابراین آیا مصلحت بشر یا امور اجتماعی بانوان و حقوق بین الملل اقتضا می نماید که يك نفر مرد چندین زن اختیار کند یا باید به همان یکی قناعت نمود، خانواده را به مشارکت تشکیل داد و پدر و مادر صمیمی برای نسل آینده بوده باشند؟

يك وقت انسان با نظر سطحی و یا به اقتضای تمایلات قلبی و طبیعی بدین امر توجه می کند؛ ولی يك دفعه تمام آن تمایلات و احساسات را دور انداخته، فقط با نظر عقل و حکمت وارد بحث شده، از نظر مصالح اوضاع زندگی بشری بررسی می نماید. در این موقع می خواهیم حتی المقدور احساسات و تعصبات ناشی از شخصیت و جنسیت را کنار گذارده، با يك حالت بی طرفانه بحث کنیم تا بتوانیم نتیجه را که مقرون به صلاح و صواب است به دست آورده، با ایمان کامل و عقیده راسخ دادنامه به دست بیاوریم.

دلایلی که طرفداران تعدد زوجات ذکر کرده اند به طور خلاصه عبارت از چند موضوع می باشد:

یکی آنکه چون مرد عهده دار کارهای خارج از خانه است و بیشتر متحمل مشقات و شداید زندگانی می شود، به همان اندازه بیش از زن مواجهه با حوادث می گردد و بدین جهت طبعاً عدد مردها رو به نقصان رفته، و عدد زنها به همان ترتیب طبیعی خود باقی می ماند. و اگر بنا باشد يك نفر مرد در تمامی عمرش فقط يك زن اختیار کند، بسا زنهای زیاد بی شوهر مانده اند و از مواهب طبیعت بهره مند نمی شوند؛ این مطلب مبنای صحیح ندارد. فرض کنیم عدة زن در خلقت با عدة مرد یکسان باشد. آیا بعد از جنگ گذشته و حال که میلیونها مرد کشته و از عدة آنان کاسته شده است، زنهایی که به نسبت تلف شدگان باقی مانده اند چه خواهند کرد؟ همین جا است که نتیجه گرفته، می گویند باید مردهایی که باقی مانده اند زنهای متعدد اختیار کرده، اوقات و محصول زحمات خودشان را در میان آنها تقسیم نمایند. دلیل دیگر می گویند مرد در نتیجه عشق و علاقه به يك زن آزادی و سلطه خود را از دست داده، بالاخره مطیع و منقاد او می شود. بدین جهت مرد ناچار است برای

خلاصی از حال عبودیت زنهای متعدد داشته باشد تا بتوانند در نتیجه حسادت و رقابت آنها با یکدیگر، مقام اصلی خود را، که آقایی و بزرگواری در داخله خانه باشد، حفظ نمایند.

دلایل دیگری از این قبیل گفته اند که ذکر آنها باعث طول کلام می گردد و از حیث اهمیت هم به پایه دو دلیلی که ذکر شد نمی رسد. اشخاصی که به آن نظریات اعتراف نموده، طرفدار وحدت زناشویی هستند، دلایل متعددی اقامه نموده اند که فقط به ذکر دو فقره از آنها اکتفا می شود:

یکی این است که تعدد زوجات روابط مساوات و علقه و محبت را که می باید همواره بین زن و مرد باشد، متزلزل ساخته، بالملازمه صفای عیش و زندگی را مکنز می کند، چه اگر از دریچه عشق و از نظر شوهری دقت کنیم معلوم خواهد شد که تعدد زوجات هم صفت عشق و هم صفت زوجیت را در نهاد مرد فاسد می کند. چگونه ممکن است با داشتن چندین زن در داخله خود محبت و علاقه آنها را نسبت به خود استوار کرده، با محبتهای متقابل زندگی کرد؟ دلیل دیگر مربوط به تربیت اولاد است. مرد وقتی که زنهای متعدد داشته باشد اولاد متعدد پیدا می کند و زیادی اولاد مانع از توجه کامل به تربیت فرد فرد آنها است. به اضافه، همیشه در عائله ای که اولاد متعدد از زنهای مختلف به وجود آمده، حسادت و بغل و رقابت و بالاخره عناد و خصومت حکمفرما خواهد بود.

اکنون اجازه می خواهم شرح زندگی يك خانواده قدیمی را که تاکنون هم رشته آن کشیده شده است من باب مثل به میان آورم:

مردی به آداب و رسوم قدیمی زنی گرفته و چند اولاد از آنها به وجود آمده بود. آن خانم از يك خانواده اصیل بوده و به طرز زندگی آن وقت صمیمانه شوهر و خانه و بچه ها را اداره می کرد. مرد رفته رفته از آن زن سیر شد. به قول خودش به «تجدید فراش» مایل و با زن دیگری ازدواج نمود. البته به حکم اینکه هر چیز تازه بیشتر لذت می دهد، این آقا برای مدت زیادی خانه و بچه های اولی خود را ترك کرد و با آن زن تازه سرگرم بود. زن اول از این پیشامد بی نهایت دلتنگ و بر ضد شوهر خود در عوض صمیمیت زمینه نفاق و مخالفت را چید. اول کاری که کرد بچه ها را بر ضد پدر تحریض کرد. زنی که هرگز از شوهر خود چیزی را پنهان نمی داشت، به بچه ها یاد داد که گزارشات روزانه را از پدر مخفی دارند. به تدریج طوری شد که اگر بر حسب اتفاق پدر بچه ها به خانه می آمد، بچه ها به دور پدر نمی رفتند و وقتی می دیدند پدرشان از خانه بیرون می رفت اظهار خوشحالی می کردند.

زن از شدت بغض و حسد نسبت به زن دومی، تنها به خراب کردن اخلاق بچه

های خود اکتفا نکرد. خیال می کرد که آتش حسد او به تمام کردن مال شوهرش خاموش می شود. بنای خیانت را گذارد و هر روز مرتباً يك مقدار از آذوقه خانه را به دست نوکر و کلفت همسایه به قیمت نازل می فروخت و پول تهیه می کرد. چون تهیه پول برای او لذتبخش شد، کم کم اثاثیه خانه را هم به معرض فروش گذاشت و از این راه مبلغی جمع آوری کرد. وقتی زن دومی اولادی آورد، اولی به شوهر پیشنهاد کرد: «حالا که تو اولاد از زن دیگری داری، هر چه که در این خانه و زندگی به تصرف من است، به من و بچه هایم مصالحه کن.» مرد چندی به طفره گذراند. بالاخره کار به نزاع و دعوا کشید و زن اولی را طلاق داد. زن هم از روی لجبازی شوهر دیگر اختیار و اطفالش را رها کرد. بچه ها بزرگ شدند و فهمیدند که زندگی آنها متزلزل و قابل دوام نیست. این وضعیت برای آنها بسیار ناگوار آمد. خودشان را در حقیقت بی پدر و مادر و بلا تکلیف تصور کردند. اخلاقاً بچه ها عصبانی شدند. نسبت به مادر بدبین و چون مؤسس این کار پدر را می دانستند، دشمن پدر خود گشته و هر چه بیشتر در سختی زندگی واقع می شدند حس حسادت و بدبینی شان نسبت به زن پدر و بچه او بیشتر می شد و در صدد تفتین کردن میان پدر و زنش می شدند. از طرف دیگر مرد با تمام این قضایا مواجه شد، ولی نفهمید که تکرار ازدواج سبب پراکندگی زندگی اش گشته است، کم کم از زندگی با آن زن هم ناراضی شد. در این میانه زن دومی که شوهر خود را مضطرب و کم محبت دید بنای ناسازگاری را گذاشته و به شوهرش چنین گفت: «مردی که بدون جهت زن و بچه های اولی خود را ترك می کند، به هیچ وجه محل اطمینان نیست و من تا همین يك بچه را دارم باید خودم را خلاص کنم.» بالاخره از بچه خودش هم صرف نظر کرد و شوهر را مجبور به طلاق دادن نمود. مرد در این معامله خسارت مادی و آبرویی زیاد تحمل کرد تا از شر او راحت شد. در این وقت این مرد دارای سه بچه بی مادر و دو زندگی از هم گسیخته است. به حکم اجبار دو بچه اولی و يك بچه دومی را در يك خانه جمع و يك زن سومی برای نگاهداری آنها اختیار نمود.

این سه بچه، که در يك خانه جمع شدند، خواهر و برادر بودند، اما دشمن جانی و یکدیگر را بیشتر از پیشتر اذیت می کردند. زن سومی پدر هم که شاهد این قضایا بود از دست آنها به عذاب و پدر مثل يك مرد اجنبی در این خانه آمد و رفت می کرد. رفته رفته بچه ها بزرگ شدند و هر دو دسته بر ضد نامادری سومی قیام کردند. آن زن تازه وارد هم خسته شد و کناره گیری اختیار کرده، رفت و گفت: «مهرم حلال و جانم آزاد». مرد از فشار و سختی زندگی مریض شد و بدون پرستار در بستر تنهایی مرد. اما از خود تنها سه بچه عصبانی و سه خواهر و برادر دشمن یکدیگر باقی گذاشت.

پسر بزرگ او عیناً در زندگی رویه پدر را پیش گرفت، چند زن اختیار کرد و چند بچه از هر کدام به وجود آورد، ولی خودش به قدری عصبانی بود که به آدمکشی مبادرت نمود و بالاخره چوبه دار شر او را از سر مردم کم کرد. پسر کوچکتر که از زن دوم بود يك آدم ترسو و سوء ظنی و عصبانی شد. زندگی را با کمال بدبختی به سر برد. دخترش يك زن بی تربیت و خبرچینی بار آمده بود که نتوانست يك زندگی سعادت‌مندی برای خود داشته باشد و اکنون شصت سال از زندگی آن خانواده می گذرد و متجاوز از سی و چهل اولاد از آن فامیل به عمل آمده است. يك کدام خوشبخت نشده اند، و اساساً تربیت خانوادگی آنها خراب و اصول زندگی شان روی تزویر و دروغ‌گویی و بدبینی نسبت به یکدیگر و جامعه می باشد.

اگر با يك چشم حق بینی نظر به این قبیل خانواده های ایرانی (که بسیارند) بیندازیم، می بینیم مسبب بدبختی و بداخلاقی مردم آن پدرانی هستند که سعادت خودشان را در تعدد زوجات دانسته و يك سلسله مردمان بداخلاق و سیه روزگار بر جامعه ایرانی تحمیل کرده اند.

اکنون بهتر می توانیم قضاوت کنیم کدام يك از این دو نظر «وحدت ازدواج یا تکرار ازدواج» موجب سعادت بشر و استحکام ارکان خانواده است؟
گمان نمی کنم احتیاج به بحث زیاد داشته باشد، بلکه مختصر دقت در دلایل طرفین ما را به راه راست و عقیده صحیح دلالت می کند.

همان شماره، صص ۵۷.

مبارزه با خرافات

خرافات عبارت از عقاید موهومی است که بیشتر آنها بر اثر تقلید از دیگران عادت شده و رفته رفته افکار موهوم در مغز اشخاص تولید می کند و کسی که هر گونه تراوشات وهمیه و پندارهای بی بنیاد را باور کرده و تصدیق نماید خرافاتی نام دارد. از زمانی پیش صفحه دماغ بشر که بایستی مرکز ادراک و اختراعات گوناگون گردد، به واسطه نداشتن مری و تربیت صحیح آکنده از هر گونه وهمیات بیجا و خرافات بی اساس گردید، زیرا که از بدیهیات است که دماغ بشر بدون نقش و اندیشه نمی ماند. یا به کمک دانش و تربیت، اصول صحیح زندگانی و راه يك حیات پرافتخار و عاقلانه بر آن مرتسم می شود و یا در اثر جهل و نادانی يك سلسله پندارهای بی بنیاد

و افکار بی پایه بر آن نقش بسته، به تنبلی، لاپالی گری، زندگی روزمره و دمی را غنیمت است، خو می گیرد. سابقاً که بشر هنوز به حقیقت اشیاء پی نبرده و به چیزهای دور و بر خود دست نیافته بود قوه وهمیه به طوری بر بشر غلبه داشت که مانع هر گونه پیشرفت و موفقیت بود و به خیال خود برای پی بردن به حقیقت هر مجهولی دست به دامان موهوم دیگری می زد که در نتیجه بیشتر غرقه در خرافات گردیده و غالباً دچار انواع مصائب و بدبختی شده بدون اینکه بداند خود به شخصه مسئول بدبختی خویش است. ولی در این دوره که نور دانش تا حدی پیش پای ما را روشن کرده، از انصاف دور است که با پیروی از خرافات، موهومات و چیزهای دور از عقل حیات شیرین خود را قرین ماتم و تیره بختی نماییم. مخصوصاً برای ما زنان ایران که به اصطلاح از زیر حجاب تاریک نجات یافته (؟ [در اصل]) و وسایل دانش پرایمان فراهم شده، لازم است که پرده اوهام و خرافات را از جلو چشم برداریم و به شاهراه خوشبختی و سعادت وارد شویم. به نادانیهای چند صد ساله خود خاتمه داده و در این دنیای پریاهو اظهار وجود نماییم.

اشخاصی که پیرو خرافات بوده و متوسل به موهومات می شوند، از قدرت و توانایی خدای خویش بی خبر و از اعتماد به نفس بی بهره و در زندگی بازیچه وهمیات و خیالات بی پایه هستند که به محض روبرو شدن با پیشامد ناگواری، به جای اینکه با کوشش و اراده و با صرف قوای خداداده در مقابل هر گونه سختی مقاومت و ایستادگی نمایند، بیچاره گشته و خود را تسلیم موهومات و خرافات می نمایند و از چرخ و فلک شکایت می کنند.

هیچ خطری مدعش تر از این نیست که قوای دماغی انسان از جاده طبیعی منحرف و متوجه خرافات شود و رسیدن به آمال را با توسل به موهومات موکول بداند. چنانکه گفته اند: درد تو از تو و دواي تو در تو است.

بشر با کمک خرد و دانش می تواند در عالم وجود در حدود خود فرمانروایی داشته باشد و بر تمام چیزهایی که در تصورش بزرگ می نماید غلبه جست و بی جهت خود را پابند بخت و اقبال ننماید، زیرا بشری که پایبند به موهومات نباشد، با داشتن عزم متین و اراده آهنین، توأم با تربیت و دانش، طبعاً برگزیده خواهد بود. فردوسی می فرماید:

«به هوش و به اندیشه نیک و رای زمین و زمان آوری زیر پای»

اگر تاکنون بشر در مقابل حوادث و پیشامدهای وارده سر تسلیم فرود آورده بود و عقاید موهوم از قبیل فالگیر و رمال، جنگیر و جادوگر و کلیه جریانات روزانه زندگی را مربوط به موهومات دانسته، از مجاهدت دست می کشید، غیرممکن بود يك

قدم به طرف تعالی و ترقی برداشته باشد و به پایه تمدن امروزی برسد، بلکه بایستی همه اکنون به همان حال توحش باقی مانده باشند.

بدیهی است که انسان باید توکل به خداوند داشته، تأییدات کردگار را شامل حال خود بداند. اما توکل بی سعی و عمل باز بی فایده خواهد بود. گویند عربی خدمت حضرت پیغمبر رسید، عرض کرد «شترم را به اتکاء توکل به پیاپان رها کردم.» حضرت فرمود: «بهتر این بود زانویش را بسته و توکل می کردی.» اگر توجه به اعمال و افعال مردان و زنان بزرگی که مایه افتخار عالم بشریت شده اند بشود، بی شك خواهیم دید هیچ يك از آنها در زندگی موفقیت کامل نداشتند مگر در پرتو ایمان به حقیقت، و با داشتن اراده و فعالیت توانسته اند به مقاصد عالیة خویش نائل آیند.

یکی دیگر از خرافات که دامنگیر جامعه است اعتقاد به تطیر و تفأل است که اولی را بدبینی و دومی را شگون نامند و اعتقاد بدانها بشر را از فعالیت و اعتماد به خود باز می دارد. در صورتی که خداوند متعال بشر را به قدری صاحب قدرت آفریده، که می تواند با اتکاء به سعی و عمل پیرامون تطیر نرفته، بالاخره علاماتی که از افکار موهوم پرستی در جامعه باقی مانده از پیش فکر خود برطرف کند و نگذارد کوچکترین آنها در مغز کودکان جایگزین شود.

یکی از زاده های خرافات و موهومات اعتقاد به نیکی و بدی روزها، ساعتها و اعداد است. در حالی که در عالم طبیعت این قبیل بدیها وجود ندارد. مثلاً روز سه شنبه (که به خودی خود خواص ندارد) اگر لباس پیریم حتماً خواهد سوخت؟ شب چهارشنبه و شب یکشنبه با سایر شبها تفاوتی ندارد که اگر عیادت مریض کنند بد باشد، یا در خانه میهمان بوده، مجبور باشند شب بعد را هم بمانند. مسلم است که این عادات نه برای مریض تأثیر دارد و نه به میهمان یا میزبان زیان می رساند. روز سیزده ماه یا سال فرقی با روز دوازده نخواهد داشت که مجبور باشند ترك عزیمت کنند یا از کار مهمی صرفنظر نمایند. چه بسا می شود که در اثر اتلاف وقت دیگر فرصت برای انجام کار مهم از کف رفته به دست نمی آید.

بنا بر این مقدمه رو به سعادت رفتن پشت به موهومات و خرافات کردن است.

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

درخت تو گر بار دانش بگیری به زیر آوری چرخ نیلوفری را

نیکی و نیکوکاری

یکی از صفات عالی بشر است که یزدان پاک این صفت مقدس را در نهاد انسان بلکه حیوان به ودیعه نهاده و طبیعی است که از این صفت عالی سهم بزرگی به بشر عنایت فرموده است و برگزیدگان بشر را به محسنات این غریزه بزرگ متوجه ساخته که از ابراز نیکی و نیکوکاری خودداری ندارند و در همین زمینه است که بشر آثار مهم در عالم به یادگار گذارده و می گذارد.

بدیهی است ملت ایران از دیرزمانی صفت نیکی و نیکوکاری را منضم به ملیت خود نموده و پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک را از زمان بعثت زرتشت پیغمبر بزرگ پارسیان دستور گرفته و نگاه داشته است چنانکه شیخ بزرگوار سعدی می فرماید:

تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز
نیز ناصر خسرو حکیم فرزانه ایرانی راجع به نیکی و نیکوکاری چنین اندرز می دهد:

بهین کاری که اندر زندگانست نکو خواهی به کس راحت رسانیست
در این موقع که سردی زمستان خانه های خالی بینوایان را تهدید و افراد آن را محکوم به زوال می کند، البته نیکوکاران متوجه هستند که وظیفه مهمی عهده دار و نه تنها خود باید برای راحتی بینوایان مشغول کار شوند، بلکه می بایستی مسبب نیکوکاری دیگران گردند. زغال يك من دوازده ریال خانه سرد و خشک عائله پنج شش نفری را در روز با چه مقدار هزینه گرم می کند؟ و برای هبزم يك من شش ریال چه اندازه پول باید داد تا يك خوراک شورا یا کاجی این عائله پخته شود؟ پدر پیر رنگ پریده این خانواده پیش از ده پانزده ریال در روز درآمد از حمالی یا خاک روبه برداری ندارد. با این درآمد چگونه این زندگی را اداره می کند؟ مادر باردار و یا بچه شیرده این خانواده چگونه چطور بدن اطفالش را از سرما می پوشانند و شکم آنها را سیر می کند؟

نیکوکاران، وضعیت این قبیل خانواده ها را نه فقط در عالم خیال، بلکه با يك گردش به جنوب شهر، باید مشاهده کرد و به چشم دید و يك قدم کوچک برای آسایش آن بیچارگان برداشت تا وقتی جلو بخاری الكتريك با تمام وسایل استراحت در خانه مان نشسته ایم، اگر برحسب اتفاق روزگار آنان را با زندگی خودمان مقایسه کنیم، زیاد پیش وجدان و خدای خود خجل و شرمنده نباشیم.

انجمن خیریه کانون بانوان در حدود توانایی در صدد تهیه وسایل برای این قبیل خانواده ها می باشد. اما این نوع کمکها باید اجتماعی بوده تا مفید واقع شود و نیکوکاران می توانند متفقاً این خدمت را به طور شایسته انجام دهند نه منفرداً؟! کانون مامایی که از اول شهریور ماه به همت يك عده از بانوان و دوشیزگان دیپلمه مامایی در کانون بانوان تأسیس و تشکیلات آن روی کمکهای مخصوص اطلاعات مامایی درباره بینوایان است، در برنامه خود چنین مقرر داشته است که در هفته چند روز يك عده از بانوان ماما به جنوب و مشرق شهر می روند و اگر در آنجاها زنان بارداری یافت شوند به مریضخانه ها هدایت یا در منازلشان به وضع حمل آنها کمک نمایند. آن خانمهای جوان و حساس در گزارش هفته گذشته چنین حکایت کردند که در چندین مسکن بدون سقف خانواده های فقیر بی بالاپوش و اطفال زخمदार و مریض دیده اند که مشاهده آن بینوایان برای ایشان سخت بوده و باور کنید که هر کدام از آنها گزارش خود را به حدی مؤثر بیان کردند که شنوندگان را پریشان خاطر نمودند و خانمهای مذکور در حدود توانایی خود کمکهایی به آنها کرده اند. اما کفاف کی دهد این کمکها به بیچارگی آنان؟ در پایان گفتار تذکر می دهیم اگر مردمان نیکوکار لباس بچگانه و یا اثاثیه متروک بخواهند به این قبیل اشخاص برسانند، ممکن است به کانون بانوان مراجعه کنند و به وسیله همین بانوان آدرس آنها را بگیرند و این کمک بسیار مؤثر را در این موقع سخت و سرما خود به شخصه بنمایند.

دبیرخانه کانون مامایی روزهای دوشنبه در سالن کانون بانوان منعقد می باشد و برای راهنمایی به نیکوکاران حاضر است.

همان شماره، صص ۲۲-۲۴.

قضاوت کنید

رشوه دهنده یا رشوه گیر، گناه کدام بزرگتر است؟

حکایت سوم

حالا قضیه مقررات ادارات، حتی نزد مستخدمین جزء، را بشنوید:
خانم محترمی را از یکی از ادارات قضایی احضار می کنند. خانم که نزاعی با کسی نداشته، پریشان خاطر می شود. ولی به نام احترام به قانون سر وقت آنجا حاضر شده و به ترتیب زیر با پیشخدمت اطاق و قاضی مصاحبه می کند:
خانم: این کارت را ببرید و بگویید مرا خواسته اید، حاضرم.

پیشخدمت کارت را گرفته و پا به پا می کند.

خانم: چرا نمی برید؟

پیشخدمت: آخر خانم، کارت بردن مقررات دارد.

خانم (با خونسردی): بعد از انجام کار، مقررات انجام می شود.

قاضی خانم را شناخته و با احترام از او می پرسد: «چه فرمایشی دارید خانم؟»

خانم: عرض ندارم، شما مرا احضار کرده اید.

قاضی: گمان نمی کنم.

ورقه را نگاه می کند و پرونده را می خواهد. معلوم می شود در اسم اشتباه

شده است.

خانم برآشفته می گوید: این چه وضعی است. يك هفته است خیال مرا ناراحت

کرده اید. در همین وقت که موقع کار من است، مجبوراً اینجا آمده ام، بالاخره معلوم

می شود اشتباه شده است. آیا برای کار اداری دقت بیشتری لازم نیست؟

قاضی: حق با شما است خانم، معذرت می خواهم.

خانم: هنوز تمام نشده، حالا که بیرون می روم تازه گرفتار پیشخدمت شما و

پرداخت مقرراتم!

قاضی: نوکر اداره؟ غلط می کند، بزنید توی دهنش.

خانم: همین اجازه را می خواستم.

و خارج می شود. مستخدم دنبال او را گرفته، تا وسط حیاط می دود.

- خانم! خانم! مقررات را فراموش فرمودید؟

خانم برمی گردد در مقابل نوکر می ایستد، سیلی سختی نثار او می کند.

نوکر در عوض مقررات صورتش را گرفته و بی سروصدا برمی گردد.

آیا در این مورد نوکر مقصر است یا آنهایی که اسکناس را زیر کارت می

گذارند و به دست او می دهند، تا راه رسیدن خدمت وزراء، امرا، وکلا، قضات،

رؤسای ادارات و هر کس طرف احتیاج آنها است، پیدا کنند؟

افسوس يك عده اشخاصی که از رشوه دادن پرهیز می کنند، در مقابل کسانی

که راه رسیدن به مقصود را از طریق رشوه می دانند، يك بر صد هستند. ولی همان

عده معدود هم آخر الامر در همین دوره که «زندگی ما روی اصل رشوه قرار گرفته» به

حق خود رسیده و می رسند و رشوه خواران در مقابل پافشاری آنها کمر خم کرده اند و

همان رشوه گیران با نظر احترام به آنان نگاه می کنند.

در موقع انتخابات دوره چهارده از شخص موثقی شنیدم یکی از آنهایی که

متجاوز از پانصد هزار تومان برای وکالت رشوه داده و به مقصود نرسیده بود در

حضور جمعی به حد افراط فحش و ناسزا به يك رشوه گیری که حضور داشت نثار نمود. شخص رشوه خوار با خنده و شوخی به وی گفته بود: «شوخی نکن، شانست نیاورد و الا ما کوتاه نیاوردیم. در دوره آینده شما چرب ترش کن، ما هم تندتر می رویم تا هر دو موفق شویم.»

با تمام این قضایا، و هزاران نظیر اینها که جزو لاینفک زندگی روزانه کنونی شده است، ما اینطور قضاوت می کنیم اگر «دادنی» در بین نباشد، دستی برای «گرفتن» دراز نمی شود. اکنون هم ضرر را از هر جا بگیریم منفعت است و می سزد که شروع کنیم به ندادن رشوه و معتقد باشیم که در پرهیز از این کار خدا به ما کمک خواهد کرد و بهتر به حق خودمان می رسیم.

در پایان این گفتار از مدیران جراید و صاحبان قلم تقاضا می کنیم هر کدام با ما همعقیده هستند در این زمینه قلمفرسایی کنند؛ البته: «اثری در گفتن هست که در نگفتن نیست»

شماره ۸، آذرماه ۱۳۲۳ (دسامبر ۱۹۴۴)، صص ۲-۵.

نظم و ترتیب در زندگی

منظم بودن یکی از اصول تربیت است. عقیده دانشمندان بر این است کسی که نظم و ترتیب ندارد تربیتش ناقص می باشد. نویسندگان دانشمند تربیت را مقدم بر تحصیل جا داده، می نویسند: «تربیت و تحصیل» و در طی اصلاحات تربیتی مرجحاتی قائل شده اند تا آدم بتواند در عالم وجود جای بالاتر از حیوان را داشته باشد. یکی از آن مرجحات انجام وظایف شخصی و اجتماعی است و هرگز به طور اکمل انجام وظیفه نمی شود مگر آنکه وقت و فرصت در کار بوده باشد و فرصت به دست نمی آید جز اینکه زندگی با نظم و ترتیب اداره شود. بنابراین نظم و ترتیب زائیده شده تربیت است و تربیت آن است که انسان دانشمند می پروراند.

ز انسان دانا برزندگی بود نظم و ترتیب در زندگی

يك دانش آموز در اثر نظم و ترتیب می تواند مرتب به مدرسه حاضر شده، از گفته های استاد خود استفاده کند و نیز در سایه نظم و ترتیب اوقات خود را تقسیم و به طور مطلوب از دوره تحصیلی برخوردار شود.

يك خانم خانه دار منظم و مرتب می تواند وظایف خود را پی در پی انجام دهد. يك تاجری که دفاتر منظم و مرتب داشته باشد و به وقت خود کالای طرف احتیاجش را خریداری کند، می تواند از کار خود سود فراوان ببرد. يك مستخدم منظم می تواند ارباب خود را راضی و در سایه انضباط از زحمت خود استفاده کند. يك حیوان بارکش، اگر منظم راه رفت، می تواند بار خود را سالم به منزل برساند. يك بچه اگر با نظم و ترتیب خوراك خورد و از نعمتهای نظافت و هوای لطیف و استراحت بهره مند شد، می تواند فرد سالم و نیرومند جامعه بشود.

در این صورت به طور کلی معلوم شد که نظم و ترتیب دلیل راه سعادت است و اگر بخواهیم زندگی پانشاط داشته باشیم مجبوریم که منظم شویم.

اول شرط انتظام زندگی محترم شمردن وقت است. خوردن، خوابیدن، برخاستن، دنبال کار رفتن همه وقت معین لازم دارد و يك دقیقه آن را نباید از دست داد. هرگاه وقتی را بدون جهت از دست دادیم، هرگز جای آن پر نخواهد شد. کسی که شب و روز پرایش فرقی ندارد، هر وقت رسید می خورد و هر جا ممکن شد می خوابد، به تنگنای بدبختی دچار می شود. بفرض که تحصیلات عالی هم داشته باشد، ممکن نیست از تحصیلات و معلومات خود بهره کافی ببرد. آدمی که بسیار کتابها خوانده، ولی برای زندگی خود برنامه مرتب ندارد وقتش به بطالت می گذرد. هر وقت مایل می شود به منزل دوستان و آشنایانش وارد و مزاحم حال دیگران می گردد. به طور خلاصه، نه به وقت خود احترام می دهد و نه وقت دیگران را محترم می شمارد. آیا معاشرین او از آن باسواد نامرتب راضی هستند یا از يك شخص بی سواد و منظم و مرتب که زندگی خود را با آرامش و طبیعی ادامه می دهد و مزاحم دیگران هم نمی گردد؟ به طور حتم از معاشرت با شخص دومی راضی تر و به آن شخص باسواد کمتر اهمیت می دهند.

نظم و ترتیب را باید از کجا شروع کرد؟ از تقسیم وقت برای جریان زندگی. شخص منظم بخش معینی برای بیست و چهار ساعت شب و روزش تعیین می نماید.

بکن وقت روز و شب خود سه بخش به هر بخش حقی که دارد ببخش

بیاسا و گردش کن و کار کن نه آزار بین و نه آزار کن

منظم بودن مستلزم متمول بودن نیست. شخص مرتب، خواه فقیر و خواه غنی،

در انظار محترم و مطلوب است. دو شخص بدون سابقه و آشنایی را با هم ملاقات می کنیم. می بینیم یکی لباس پاك و مرتب و اطو زده، ولی از پارچه کم قیمت ساده در بر دارد. دیگری پارچه گرانبهایی اندامش را پوشانده، اما از روغن خوراك پیش سینه اش لکه دار و از آتش وافور و غیره سوراخهای متعدد کت و شلوار او را نامرغوب ساخته

است. کفشهای او از جنس اعلی ولی از گل و خاک و ندیدن جنس واکس، رنگ طبیعی را از دست داده است! آیا به کدام يك از این دو نفر طبعاً بیشتر احترام می کنیم؟! شخص منظم مدبر می شود و خود به خود رنج و زحمت زندگانی از او دور می گردد. نظم و ترتیب با صرفه جویی توأم است. حساب در کار آدم مرتب عامل بزرگ زندگی است و چون حساب در کار آمد، ذخیره مال و افزایش سرمایه مسلم می شود و ذخیره به انسان جرأت و فرصت می دهد تا به وظایف اجتماعی پردازد. کسانی که نظم و ترتیب پیشه آنان است، شجاع و دلیر هستند؛ زیرا که هم فکر قوی دارند و هم کیسه پر. نظم و ترتیب برای زن و مرد مساوی و از واجبات زندگی است. هرگاه مردی نامنظم شد، ضرر بی نظمی او به شخص خودش بیشتر وارد می شود تا به دیگران؛ ولی زن منظم و مرتب اثرش در جامعه زیاده است، چون که او باید اولاد و افراد خانواده، حتی شوهر نامرتب خود، را هم در طی نشان دادن زندگی بانظم و ترتیب منظم کند و افراد يك خانواده اند که افراد جامعه می شوند.

نظم و ترتیب يك خانم خانه دار از در خانه اش معلوم می شود. يك خانم منظم حتماً خوش سلیقه است و سلیقه نقش و نگار زندگی است. خانم باسلیقه و منظم هر چه را به جای خود جا می دهد و از در خانه تا داخل مهمانخانه او شینی به جای نامناسبی دیده نمی شود. چه بسا اتفاق می افتد که خسارتهای بزرگ در اثر بی نظمی متوجه انسان می گردد. خانم بی نظم و ترتیب بی سلیقه است که اجازه می دهد مستخدم برای تمیز کردن لباس او و شوهرش شیشه بنزین را نزدیک بخاری گذارده و خانه را آتش بزند. به عکس خانم باذوق و سلیقه و منظم، حتی در شستن لباس زیر خود و پیراهن ابریشمی شوهرش دخالت می کند، چونکه پارچه ابریشمی با طرز خاصی باید شسته شود.

دانشمندی می فرماید: «با خانم منظم و باسلیقه و جوانی همسفر شدم. اتفاقاً در دو اطاق مجاور هم به سر می بردیم. خانم حمل داشت و قرار بود صبح روز دیگر در ساعت معین به اتفاق او گردش برویم. نیم ساعت قبل از آن روی کارت خود به من نوشت 'نوزاد عزیز من که او را منتظر بودم به من اجازه گردش رفتن نمی دهد.' چون شوخی پنداشتم از مستخدم حقیقت را پرسیدم. گفت 'بله الان خانم من دختر کوچک قشنگی در دامن دارد و به او شیر می دهد.' دو هفته تمام افتخار همجواری آن مادر جوان را داشتم. باور کنید که صدای گریه نوزاد او را نشنیدم. وقتی که اجازه داد به دیدنش بروم از او پرسیدم 'چطور است که تاکنون صدای طفل شما را نشنیده ام؟' با لبخند شیرین پاسخ داد 'چرا گریه کند؟ طفلی که مرتب شیر می خورد، زیر پای او همیشه خشک است، سلامت مزاجش به حد کافی است و هوای اطاق مناسب حرارت بدن

اوست؟ وقتی بچه ناراحت شد، ناله می کند ولی مجبور نیست گریه کند.
 «این مادر جوان به وقت معین هر روز بچه را حمام می کرد. همین بچه را دیدم، وقتی که دو ساله شده بود، به مادرش آهسته اظهار می کرد و از صورتش پیدا بود که جداً چیزی می خواهد. خوب گوش دادم دیدم می گفت 'من ناراحتم يك ساعت وقت حمام دیر شده است.' در صورتی که مسلماً كودك در آن وقت ساعت نمی شناخت و حتماً این جمله را از مادر شنیده بود و تکرار می کرد که وقت حمامش دیر شده است.
 «باز همین كودك را در سن سه سالگی دیدم که مدتی غذا در مقابلش گذارده بودند و نمی خورد. از او پرسیدم 'چرا نمی خوری؟' گفت 'منتظرم پیشبند مرا بیاورند.' مادر که مشغول نوشتن رسید کاغذی بود فوراً ملتفت شده، گفت 'ببخش عزیزم، تو را فراموش کردم چونکه خواستم آورنده کاغذ را معطل نکنم.'

«در موقع دیگر باز همین دختر را دیدم که جوراب چرکش را از پا در آورد و توی کیسه جا داد و به تخت خوابش آویزان کرد.»

البته کسی که از ابتدای زندگی در سایه مادر منظمی تربیت می شود تا آخر عمر زندگی را با نظم و ترتیب می پیماید.

بی نظم و ترتیبی زندگی اولیه بی اندازه اثر در زندگی آینده كودكان باقی می گذارد. بیان فیلسوفی است که می گوید:

«باوجودی که در امور زندگی فقط اتکاء من به خودم است، بسیار راحت زیست می کنم و این آسایش زندگی را مدیون منظم بودن مادرم می باشم.»

نظم و ترتیب مسبب دارا بودن اخلاق حسنه و صفات پسندیده است؛ راستگویی، درست قولی، خوش حسابی، حوصله، وقت شناسی، جرأت، سلامت مزاج، نظافت، بشاشت و صرفه جویی، همه مرهون نظم و ترتیب اند.

بانوی دانشمند، کارمند عزیز کانون بانوان، که به علت پرستاری نوزاد تا چندی از حضور در کلاس آموزش «تربیت مادر» معذورید و خواستید که از درسهای کلاس در مجله نوشته شود، اینک درس «نظم و ترتیب» را بخوانید. نیز در شماره های آینده از دروس مفید کلاس در دسترس شما می گذاریم.

دفتر کانون بانوان

تعدد زوجات

قسمت دوم

اولاً کاسته شدن عده مرد و افزایش عده زن به طور طبیعی حرفی است بی دلیل، و ناشی از عدم غور در احصائیه زن و مرد. اگر مردها بعضی اوقات در اثر وقوع جنگها از بین می روند، زنها به حکم طبیعت بیشتر مواجهه با حوادث گوناگون و بالاخره مصادف با مرگ هستند و وضعیت قوای جسمی زن و مبتلا بودن او به شاید حمل و زائیدن نمی گذارد عده زن زاید بر مرد گردد. به اضافه يك واقعه اتفاقی را نمی توان موجب وضع قانون مستمری دانست. اگر در يك تاریخی جنگی واقع و عده مرد نسبتاً کمتر از زن شد، سبب این نخواهد بود که بگوییم جامعه بشر همیشه احتیاج به تعدد زوجات دارد. يك وقتی ممکن است حادثه و مقتضیاتی اتفاق افتد که دولت و یا جامعه برای حفظ منافع و دفع مضار، قانونی که به اصطلاح علمای حقوق «قانون موقتی یا استثنایی» نامیده می شود وضع نمایند، ولی همین که موجبات آن مرتفع شد، خود قانون نیز ملغی می شود. و همچنین است اساس دلیل دوم که عبارت از علاقه مرد به داشتن مقام بزرگواری در داخله باشد که دلیل فوق العاده سخیفی به نظر می رسد و اگر این فکر نباشد صمیمیت بیشتر است. مرد باید بداند هیچگاه در اثر عشق و علاقه به زن خود، كوچك و بنده نمی شود، بلکه شدت علاقه رابطه صمیمیت و خلوص نیت را زیاد کرده، زن را بیشتر متعلق به او می سازد.

مرد می تواند با قدرت قلب و شجاعت و هزاران صفات حسنه دیگر مقام خود را در خانواده محفوظ داشته باشد. او را چه احتیاج به تعدد زوجات و ایجاد حسد و رقابت در داخله خانه هست؟

بنابراین ازدواج با زنهای متعدد برای يك نفر مرد، چه از نظر مصالح اجتماعی و چه از جهت تعیش و راحتی شخص، مضر بوده، باید این عادت شوم از میان برود.

تنها چیزی که ممکن است پاره ای نظرها را در موافقت با آن عقیده مردد نگاه دارد، يك پرسش کوچکی است که در بادی نظر به فکر می رسد و آن این است که اگر تعدد زوجات يك امر دور از عقل و صواب بود، چگونه پیغمبر ما آن را تجویز کرده است؟

این فکر ناشی از يك اشتباه بزرگی است که در نتیجه عدم تتبع در تاریخ و عدم آشنایی به افکار و قوانین محکمه پیغمبر حاصل شده است. به عقیده جمعی از متبعین اسلامی پیغمبر اکرم مخالف با تعدد زوجات بوده و می خواسته این عادت را حتی المقدور از بین ببرد. ملاحظه کنید حضرت محمد (ص) در چه زمان و چه محل ظهور نموده؟ زنها در آن موقع چه حالی داشتند و مردان با آنها چگونه رفتار می کردند؟ مسئله تعدد زوجات از زمان قبل از حضرت موسی جاری و ساری بوده. از همان زمان قدیم هم مردی می توانسته است، بدون اینکه مقید به يك حد معین باشد، زنهاى متعدد اختیار کند. نه اینکه تنها در میان عربها معمول بوده، بلکه در میان هندیها و آشوریها و بابلیها و حتی در میان ایرانیها از قدیم الایام رواج داشته است.

حضرت موسی این عادت شوم را از بین برد و حضرت عیسی يك کلمه راجع به بدی تعدد زوجات حرف نزد و آن را ممنوع گذاشت، و به همین جهت در اوایل مسیحیت یعنی تا اواخر ایام جمهوریت و اوایل عهد امپراطوری روم معمول بوده. حتی امپراطور «والنتیان دوم» فرمانی صادر نموده که در آن برای هر يك مرد اجازه داده چندین زن اختیار کند و هیچ يك از اسقفها و رؤسای کلیساها به این امر اعتراض نمودند و سلاطین دیگر هم که بعداً آمدند به قانون تعدد زوجات تبعیت کردند و این قوانین در ممالک رومی معمول بود، تا زمان «ژوستینیان» که طرفداری از وحدت ازدواج می نمود. این طرفداری هم چندان مؤثر واقع نشد، تا کم کم عدۀ طرفداران این عقیده زیاد شده، با وضع قوانین عمومی عادت و تبلیغ گردید.

اگر عمیق شویم اولین کسی که بر ضد تعدد زوجات قیام نمود، پیغمبر ما محمد بن عبدالله بود. چنانکه عرض شد قبل از پیغمبر يك نفر مرد می توانست چندین زن، بدون اینکه حد معینی داشته باشد، اختیار نماید و این عادت در ایران، روم، جزیره العرب و همه اکناف عالم جاری و ساری بود، تا اینکه پیغمبر اسلام با شیوع آن در تمام ممالک بزرگ دنیا و در مقابل آنهمه تعصب جاهلانه عربها، ارکان آن را شکست داده، در بادی امر به اقتضای زمان محدود و بعد با قید شرط مهمی آن را ممنوع فرمود. بدین معنی، در اول امر قدغن نمود هیچ کس نمی تواند بیشتر از چهار زن انتخاب نماید، ولی بعد لزوم رعایت عدالت را در رفتار با زنها شرط حتمی و اساسی قرار داده، ازدواج بیش از يك زن را بدان طریق ممنوع داشت. این است آیین صریح که در این باب نازل شده، با صراحت لهجه به عموم دنیا خطاب می کند «فان خفتم الا تعدلوا فواحد» یعنی اگر نتوانید میان آنها عدالت حقیقی منظور بدارید، فقط بایستی به همان يك نفر اکتفا کنید.

پس به اجرای آن طور عدالتی که منظور و مقصود اسلام بوده، از هزار نفر يك

نفر هم موفق نمی شود. بنابراین مردان همان يك زن را باید اختیار کنند. عاداتهای دیگری هم غیر از موضوع تعدد زوجات از قدیم الایام بوده، ولی هر قدر تمدن پیشتر توسعه پیدا کرده، رو به بهبودی نهاده است و بعد از مرور زمان از بین رفته است. یکی از آن عاداتها مسئله برده فروشی بود که مرد به عنوان بنده و زن به نام کنیز قابل خرید و فروش بود.

پیغمبر ما در موقعی ظهور کرد که در اغلب خانه ها بنده و کنیز موجود بود و در آن تاریخ ثروت مرد شناخته می شدند. همان طوری که يك نفر در ضمن دارایی خود شتر و گوسفند داشت و می توانست به وسیله آنها داد و ستد کند، بنده و کنیز را هم خرید و فروش می کردند و از معامله آنها استفاده می نمودند. چطور ممکن بود يك نفر پیغمبر در بادی امر که با هزاران مشکلات مواجه است، دست به ثروت مردم دراز نموده و یکدفعه قسمت اعظم آن را بر آنها تحریم کند؟ این بود که به عناوین مختلفه شروع به نابود کردن این عادت نیز فرمود. نهایت نه از طریق تحریم، بلکه به طریق تشویق و یا از نظر مجازات و پاداش قوانینی وضع کرد. غلام و کنیز را ذیحق به صاحبان خود فرمود، متخلفین را مجازات سخت نصیب داد. اگر با دقت در احکام اولیه پیغمبر غور کنیم می بینیم برای هر يك امر بزرگ و کوچکی آزاد کردن بنده و کنیز را ثواب و یا الزامی قرار داده است. این يك حکمت محکمی بود که خرید و فروش را سزاوار نمی دانست و می بینید که اکنون به کلی ممنوع است.

مورخ کسی است که به اوضاع ازمنه قدیم با تمام جهات وارد شده، يك يك آنها را مورد بحث قرار دهد و با توجه به زمان و مکان هر يك را قضاوت کند تا به نتیجه مطلوب برسد.

همان شماره، ص ۱۴.

اجرای عدالت

برای مردگان

در حدیث است که در زمان حضرت علی (یا حضرت رسول) مرد پریشانحالی وارد مسجد شد و گفت دو زن داشتم و هر دو زیر آوار رفته، مرده اند برای کفن و دفن آنها چه وظیفه دارم که خارج از عدالت نشده باشد؟ حضرت فرمودند «خانه شما يك در دارد یا دو در؟» آن شخص گفت «يك در.»

حضرت فرمودند «در دیگر باز کن، دو تابوت که از حیث تازگی و کهنگی مثل هم باشند، با خود به خانه ببر و این دو جنازه را در يك موقع در تابوت بگذار. از يك پارچه آنها را کفن کن و دو قبر بکن هر دو را یکدفعه در قبر بگذار. اشخاصی که باید برای آنها تلقین بخوانند، هر دو را خوش صوت، یا اگر پیدا نکردی، هر دو را متساوی الصوت انتخاب کن تا در آخرین لحظه ارتباط خود نسبت به آنها کوچکترین بی عدالتی را انجام نداده باشی.» مرد برای انجام وظیفه خارج شد. اصحاب پرسیدند «برای مردگان که تفاوتی نمی کند، این همه تأکید برای چیست؟» حضرت فرمودند «این دستور هم مفید به حال زنده ها است. مردان باید بدانند وقتی در مورد زن مرده تا این حد باید رعایت عدالت را بکنند، برای زنان زنده تا چه حد موظف به عدالت‌پروری هستند.»

سال بیست و پنج، شماره ۱، فروردین ۱۳۲۴ (مارس ۱۹۴۵)، صص ۲-۳.

نوروز باستانی

و سال ۱۳۲۴ را به هموطنان عزیز شادباش تقدیم و اکنون سخنی چند در باره نوروز و بهار داریم:

آیا خیال می کنید جمشید که نوروز را برای ما به وجود آورد، فقط مقصودش تهیه تشریفات سال نو، چیدن هفت سین و تحمیل هزینه گزاف آن بود؟ نه! بلکه می خواست در هر سال دنیای نوی برای ایران و ایرانی ایجاد کند:

دید و بازدیدها، سبب ائتلاف تازه گردد؛ لباس نو دوختن فقر و بیچارگی را تا اندازه ای مرمت، و فقیر و غنی را یکسان نشان دهد. نظافت منازل، کشفتهای جمع شده یکساله را از داخل زندگیا دور کند، و به طور خلاصه، در سالی يك مرتبه دنیای تازه و شوق شعفی بی اندازه برای ایرانی مهیا سازد.

آیا فکر نمی کنیم که طبیعت از تشکیل سازمان زمین و آسمان، و گردش فصول و پیدایش موجودات در اول بهار چه دستوراتی در بر دارد؟

در فصل بهار همه چیز روح تازه به خود می گیرد:

رنگ آسمان بهار شفاف تر می شود. بادهای بهاری قوتبخش است. روز و شب تعادل مدت دارند. ماه و خورشید زنده تر و منورتر به چشم می آیند.

نم نم باران مطبوع بهاری ریشه خشک گیاه را زنده می کند تا سرسبز از خاک بیرون کشد. درختان برگ و شکوفه می دهند. ساقه های جوان و قوی بر تنه درختان افزوده می شوند. گلها یکی بعد از دیگری انظار را به خود جلب می کنند. هر دانه در خاک باشد خشکی و خمودگی خود را ول می کند و مشغول فعالیت می گردد تا جوانه می زند، ساقه های تازه تشکیل می دهد و مثمر ثمر می گردد. خزندگان و حشرات از فصل بهار استفاده حیات جدید نموده، تولید مثل می کنند.

آیا این موجودات مثل ما ایرانیان چند روز نوروز که سپری شد از جنب و جوش و فعالیت دست می کشند و بعد از سیزده نوروز تمام هیاهوی بهاری را فراموش می کنند و مثل سنگ به جای خود می مانند؟!

نه، نه. خوب می دانیم که هر يك از روئیدنیها در تمام فصول سال رو به ترقی می روند و هرگز برای خود حد یقینی قائل نمی شوند و تا سردی زمستان توی سر آنها نزند از خود آرایبی صوری و ارتقاء معنوی دست بر نمی دارند و بدین جهت هر کدام در آخر فصل پاییز از سال پیش کاملتر شده اند و فایده آنها به جامعه بیش از پیش رسیده است. اما، ما؟...

سعدی می فرماید:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

به این جمله «شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری» دقت باید کرد...

در هفتصد سال پیش از آن فیلسوف بزرگ ایرانی چه دستوری به ما رسیده و چه وظایفی را گوشزد کرده است.

تمام موجبات برتری و ترقی را در وجود بشر مهیا؛ عقل، هوش، جرأت، جسارت و اختیار داریم، عوامل مهم مثل ابر و باد و مه و خورشید... برای ما به کار انداخته شده تا انسان مقتدر به اختیار خود در جاده ترقی قدم زند.^۲

چرا؟

چرا در هر بهار ما رشد طبیعی به خود نمی گیریم؟

چرا ایام نوروز و تشریفات آن که رفت، همان آدم سال پیش با همان اخلاق و

همان عادات گذشته هستیم؟

چرا هیچ جور تغییری در اخلاق و روحیات خودمان نمی دهیم؟

چرا به رشد فکری خود و افراد خانواده توجه نداریم؟

۲. سه نقطه ها همه در اصل.

چرا نوروتهایی که در عمر ما گذشته اثری در ما نگذاشته است؟
چرا بعد از سیزده نروز ما سفره جلوه گری طبیعت را جمع کرده می پنداریم؟
آیا از گیاه کمتریم؟

همان شماره، صص ۴۶.

به یاد ۱۷ دی

مدارك تاريخی و نقل قولها به ما ثابت می کند که هر وقت ایران و ایرانی به تنگنای سختی و بدبختی دچار شد، يك عامل نادیده دستش را گرفته و از گرداب هلاکت برکنارش داشته است!

مقصود اثبات معجزه نیست، بلکه می خواهیم حال و روزگار چند سال پیش زن ایرانی و طلوع « ۱۷ دی » ده سال قبل را یادآور شویم و این طالع خجسته ده ساله زنان ایران را سر دست بلند کرده و چهره زیبایش را به دوست و دشمن نشان دهیم. بهتر است کمی جلوتر برویم:

از سی سال پیش خوب به خاطرها مانده که يك انقلاب بی سر و ته و يك هیجان غیرمستقیمی در موضوع حجاب زنان در میان مردان و زنان آن هنگام پدیدار شد. عاشقان ترقی بانوان، که تنها علاج خمودگی آنان را به علت قرنهای پیچیدگی در ردای سیاه مردان خودخواه می دانستند، مانند تشنه آب حیات در تقلای جستن راه صواب می شدند، تا از این انقلاب استفاده کرده، نیم بدن فلج فرد ایرانی را از حالت فلاکت نجات دهند. اما به هر دری پناه می بردند، هیولایی از جهل در کمین نشسته می دیدند که پیراهن سیاهی از فکر خودش در بر کرده و با چماق تکفیر عاشقان این آرزو را از آن در می راند. هر يك از این نیک اندیشان از رفتار تاریک نشینان مایوس می شدند، ولی با این امید که روزی خواهد رسید زنان خود را بشناسند و به عالم خلقت پی ببرند و بدانند که تفاوت میان خلقت ایشان با مردان برای چیست؟ از این رو پیوسته نور امید را در دل خود زنده نگاه می داشتند و بیش از پیش در راه ترقی معارف دوشیزگان می کوشیدند تا آنکه اتفاقاً دو شخصی که جرأت و شهامت را به اعلی درجه رسانده بودند، همعصر واقع شدند و بلکه با یکدیگر روبرو گشتند. آن دو نفر احکام و قوانین دین مقدس اسلام را ورق زدند و دیدند (زن که مادر پدر است) همان حق را در عالم انسانیت دارد که جنس مذکر آن را داراست. در همین اوان بود که

در ترکیه و ایران نهضت مهمی روی داد و به همت پیشوایان دو کشور زنان مسلم را از نعمت آزادی برخوردار نموده، با مردان مساوی و همدوش قرار دادند.

بدیهی است چون از اغتشاش اولیه، که نتیجه هر انقلابی است گذشتیم، زنان در سایه استقلال فکر و عمل توانا و دانا خواهند شد، حس وطنپرستی در وجود آنان قوی می شود و برای پابندگی ایران و ایرانی خود را مجهز می کنند و این نکته را يك اصل مسلم می دانند که خانه را زن باید آباد کند و مرد را برای حفاظت خانه مادر باید پیوراند و البته وطن از خانه ها تشکیل می شود.

زنی که خود را شناخت رشادت و شجاعت پیشه او است و چون آرایش واقعی را طبیعت در خلقت او به ودیعه نهاده، از خودآرایی صوری عار دارد و می کوشد تا فرزندان نیرومند پیوراند و وجود آنها را زینت اندام خود قرار دهد. زن آزاد و مستقل در سایه دانش به عالم مادری تعظیم می کند و به افتخار تمام کمر به خدمت اولاد بشر می بندد. زن مستقل و قویدل به عالم هوسرانی می خندد و مردان هوالهوس را ریشخند می کند و اگر همسر خود را هواخواه ترقی همعروع شناخت، او را پرستش می نماید. این آینده درخشان برای زنانی که پی به حقیقت دین و مذهب برده باشند، مسلم می باشد و به طور حتم در پرتو آزادی است که آن آینده مشعشع برای شان نمودار خواهد شد. مسلماً مرغ بال و پر بسته، زیر جل سیاه مانده، از طیران عاجز است. حالا پرسش می کنیم آیا اعطاء چنین نعمت پربهایی شایسته سپاسگزاری نیست؟ بدون شك هست و شاید کتمان آن باعث از کف دادن آزادی است. چنانکه گفته اند:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

ضمناً می گوئیم، و از هیچ اعتراضی به این عقیده خود پروا نداریم، چونکه هر کس اهل منطق باشد خوب را خوب و بد را بد تشخیص می دهد و هرگز نیکی فراموش شدنی نیست، خاصه نیکی که خاصیتش (مرگ یا استقلال) باشد. بنابراین زنان ایران موظفند به پاس به دست آوردن این نعمت گرانبها بکوشند تا استقلال فکر و تقویت قوای روحانی و جسمانی را به دست آرند و در سایه علم و عمل به دنیا ثابت کنند که ایشان لایق بروز لیاقت اند نه قابل پیچاندن در جوال سیاه ...؟

ما را عقیده بر این است که ما هنوز کاملاً حقتشناس نشده ایم و اگر تاریک نشینان و مرتجعین از این کفر نعمت کردن ما استفاده کرده، مثل مارهای گزنده سراز گوشه و کنار درآورده و زنان عوام را مانند کودکان فریب می دهند، و لای لفاف می پیچند، این گناه آنها نیست، بلکه تقصیر ما است.

بدیهی است که اقتضای طبیعت موذی اذیت کردن است. بر ماست که با تریاق علم و عمل زهر مهلك آنها را بی اثر نماییم.

به عقیده دانشمندان علت عقب ماندگی زنان، بی خبری ایشان از حقوق شان است و این بی خبری زن را تا حدی کوچک و مهجور نموده است که حق دخالت در امور مردان نداشته و در نتیجه پسران هم بر مادران چیره شدند و خود را در خانواده مالك همه چیز و همه کس پنداشتند، نیز دختر خانواده را حقیر شمردند!

خلاصه در روز مقدس ۱۷ دی تا حدی حقی برای زن ایرانی ثابت شد و به همین جهت این روز در آینده برای زنان ایران یکی از بزرگترین اعیاد خواهد بود. از عالم زنان گذشته، دنیای علم و ادب این روز را محترم می شمارد، زیرا ۱۷ دی روزی است که در حقیقت ما زنان در زیر بیرق مقدس سه رنگ قدم به عالم وجود گذاشتیم. کانون بانوان در این روز مقدس همه ساله جشن برپا می داشت و نعمت آزادی بانوان را با ندهای پر از شادی شکرگزاری می نمود. اما در سالهای ۲۲-۲۳ به احترام ایام عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام جشن را متروک داشته است، ولی روز پرافتخار ۱۷ دی همیشه برای ما محترم می باشد.

اینک اثر فکر یکی از حامیان آزادی بانوان تقدیم خوانندگان می شود:

در کشور ما به سال خورشید	با چهار هزار و سیصد و ده
استاره تازه ای درخشید	اندر ده و هفتمین به دیمه
باخواست کردگار جاوید	در سایه نیروی شهنشه
گلگشت شکفته همچو ناهید	بر روی زنان گشوده شد ره
در دی همه گل به بار آمد	درگاه خزان بهار آمد
درگاه خزان بهار آمد	تنها نه به باغ و راغ و گلشن
در دی همه گل به بار آمد	در کاخ و سرا و کوی و برزن
دستور ز کردگار آمد	همدوش نمود مرد با زن
هنگام بروز کار آمد	از بازوی هر دو نیمه تن
بر ما همه تازه کرد دوران	آزادی بانوان ایران
آزادی بانوان ایران	باپردگیان رو گشوده
بر ما همه تازه کرد دوران	از پرده درآیی ستوده
شد کشور باستان گلستان	آراسته تر از آنچه بوده
یک دسته ز مردمان نادان	در گوشه بیخودی غنوده
بانوی سرا و یار شوهر	هم دایه شیر بچه پرور
هم دایه شیر بچه پرور	دل بسته به کار زندگانی
بانوی سرا و یار شوهر	در انده و رنج و شادمانی
روزی که شود خجسته مادر	در سایه کار و کاردانی